

نسخه‌های خطی دیوان فتح‌الله فاتحی

یک نسخه خطی از دیوان فتح‌الله فاتحی متعلق به کتابخانه دوست دانشمند آقای «نجفقلی پیرنیا» است. قطع آن ۲۲ × ۱۷ سانتی‌متر، خط نستعلیق، در ۱۵۱ برگ (۳۰۲ صفحه) هر صفحه به‌طور متوسط دارای ۱۳ بیت و جمعاً بالغ بر چهار هزار بیت است. این نسخه شامل غزلیات، قصاید، مثنوی، ترجیع بند، مستزاد و رباعیات شاعر می‌باشد و بدین بیت شروع می‌شود:

جمال شاهد معنی تجلی کرد بر دلها
گره از کارها بگشود آسان گشت مشکها

و چنین خاتمه می‌یابد:

«تمت الكتاب بعون الله الملك الوهاب في يوم الاحد رابع وعشرون شهر جمادى الثاني من شهر هذه السنه ۱۲۹۶ بيد حقير فقير عبد ذليل سراپا تقصير المذنب العاصي غريق بحر معاصي تراب الاقدام مجموع موجودات اقل المعلمين محمد بن ملاحمد خامنه‌بی غفر الله لهما ولجميع المومنين بجاه محمد وآله...»

و نسخه دیگری از دیوان وی در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۲۵۳۳ به خط نستعلیق محمد آقا فرزند مهدی خلیل خامنه‌بی تبریزی مورخ آدینه پایان شعبان ۱۳۲۴ هست که برای مهدی بابا

فرزند دین محمد خامنه‌یی نوشته است آغاز (برابر نسخهٔ پیرنیا) و دارای ۱۵۷ برگ می‌باشد (فهرست دانشگاه، ج ۹، ص ۱۳۳۱).

نام و نسب و تخلص شاعر:

نامش به‌طوری که از مقطع غزلی برمی‌آید فتح‌الله است خود گوید:
 چو شد مفتوح این در فاتحی را
 از آن کردند نامش را فتح‌الله
 وی در اکثر غزلیات و قصاید «فاتحی» و در برخی «فاتح» تخلص می‌کند.
 در رباعی ذیل به سفر حج خود اشاره می‌کند:
 از کعبه شدم روانه سوی عرفات
 احرام فنا بسته به امید نجات
 با نصرت حق طرفه شکستی دادم
 بر لشکر نفس دون به سنگ جمرات
 در مورد نسب و زادگاه و تاریخ زندگی او اطلاعی در دست نیست
 در تذکره‌های موجود از چند شاعر که فاتحی یا فاتح تخلص کرده‌اند به شرح
 ذیل یاد شده است:

فاتح گیلانی: به نوشتهٔ صاحب تذکرهٔ ریاض المارین «اسمش میرزا محمد رضی و مشهور به شاه فاتح مولد و منشاء او رشت و در ملک هندوستان درگشت بود یک سال در دهلی ماند و بعد به عزم زیارت مکهٔ معظمهٔ مشرفه به جانب حج راند پس از طی منازل قاطعان طریق بر آن قافله ریخته دست قتل و غارت گشادند و حکیم را به عالم آخرت فرستادند چهار هزار بیت دیوان دارد از آن جناب است:

مطلب ما دیگر و مقصود موسی دیگر است

عاشقان را با نظر بازان نماند کارها

هست در کوی یارخانه ما لن ترانی بود ترانه ما

ما درس جز حدیث خموشی نخوانده ایم
در بزم ما اشاره کم از قیل و قال نیست

دو رکعت کز سرهر دو جهان برخاستن باشد

به هر کس کاو به شرح عشق بالغ گشت واجب شد»
حزین در تذکره خود این رباعی را از فاتح گیلانی نقل کرده است :

از روز ازل رضا به تقدیر شدیم صدجا سنگ نفس را گلو گیر شدیم
برخوان کسی چشم طمع نگشودیم خوردیم زبس گرسنگی سیر شدیم

فاتح سبزواری : نامش میرزا ابوالفتح است و صاحب تذکره روز روشن
این بیت را از او نقل کرده است :

بهار شد که بروید چو گل شرار از سنگ

به رنگ لاله دمد لعل آبدار از سنگ

فاتح اصفهانی : نامش میرزا محمدعلی و ابیات زیر در روز روشن به نام
وی آمده است :

از بس دل مردم به بیت چشم به راه است

در کوی تو هر نقش قدم قافله گاه است

بی تعلق فارغ است از آفت آوارگی

آب گوهر در وطن باشد گهر هر جا که هست

گرت امید درستی ست خویشتن بشکن که مومیایی آدم شکستنی باشد

در بزم اشتیاق بنان چون نهال شمع آبی نخورده ایم که آتش نکرده ایم

فاتح... نصرآبادی نام او را بر خوردار بیگ از شعرای قرن ۱۱ خلف آقا
ولایت قید کرده است .

در تذکره شعرای معاصر اصفهان هم دو شاعر فاتحی تخلص معرفی شده اند یکی :

فاتحی اصفهانی : میرزا علی رضا محمد شفیع فرزند شیخ محمد حسین

متولد ۱۲۸۹ شمسی است و دیگری :

فاتحی برزانی : محمد فرزند آقا میر سید علی متولد ۱۲۹۳ شمسی .

بنابر این فتح‌الله فاتحی یا فاتح شاعر گمنامی است که در هیچ یک

از منابع و مآخذ موجود از او یاد نشده است .

اشعار وی نیز چنان که باید روشنگر تاریخ زندگی او نیست فقط
 در رباعی ذیل به بابل اشاره ابهام آمیزی می کند :
 سر چشمه بجرهای معنی دل ماست
 در گلشن دهر نغمه بلبل ماست
 هاروت صفت عقل ز يك پای نکون
 آویخته دایم به چه بابل ماست

سبک و افکار :

او مردی درویش سیرت و نیکو سریرتی است که آسایش جهان
 را در گوشه نشینی یافته و از حطام دنیوی به سفال و شالی قناعت ورزیده
 است. چنان که گوید:

یارب ز کرم ده به دلم خوشحالی
 خوشنودم از این قلندری ، ابدالی
 از زینت اسباب جهان ما را بس
 کنجی و کفافی و سفالی ، شالی
 باز گوشه فقر و فنا را بر سرین سلطنت و ملک سلیمان ترجیح
 داده می گوید :

آن چه می کردم طلب در خلوت جان یافتم
 جانم از نو تازه شد من جان جانان یافتم
 پادشاهی در دو عالم گوشه فقر و فناست
 کنج وحدت را به از ملک سلیمان یافتم
 فاتحی عارف و عاشق موحدی است که یار را در کعبه و دبر و کشت

می‌جوید . ورد زبانش هوست و همه جا با اوست . چنان‌که گوید :

آن چه طالب بودم اندر کعبه و دیر و کشت
چون نظر کردم به زیر پرده پنهان یافتم
باز گوید :

مرا تا جان بود در تن بود ذکر زبانه هو
به غیر از هو نمی‌دانم حیات جاودانم هو
هو الاول، هو الآخر، هو الباطن، هو الظاهر
بود در اول و آخر انیس و مهربانم هو
در پاره‌یی از اشعارش افکاری شبیه عقاید حروفیان (که تعشق به
روی زیبا را وسیله نیل به حق می‌دانستند و تجلی حروف را در روی
انسان می‌جستند و برای آیات قرآن اسرار و بواطنی قایل بودند) ابراز
می‌دارد و از عمادالدین نسیمی که از بزرگان این طریقت است به نیکی
یاد می‌کند .

چنان‌که گوید : پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ای ذات پاکت پاک و مطهر	غیر از تو نبود بر کون داور
جانا تو جانی جان جهانی	باعز و شانی از جمله برتر
از درد عشقت جانم بفرسود	عشق تو چون عود این سینه مجمر
ای واعظ این جا مستان حقند	از حق بدانند گر خیر و گر شر
چون اصل آدم يك نقطه باشد	مگذار حرفی زاید به دفتر
از وجه خوبان نورش هویدا	مرآت حسنش این جمله مظهر
جمله نباتات خوردند يك آب	هر يك به رنگی بیرون کنند سر

گرفاتح این رمز معلوم کردی هرگز نباشی خاطر مکدر
باز گوید :

از کتاب حسن جانان خوانده ام ام‌الکتاب

گشت روشن سر به سر معنای قرآن بی حجاب

چون الف بر اسم ذات او دلالت می کند

ز آن سبب شد اول آدم الف، معنی بیاب

در غزلی به شیوه غلاة شیعه حضرت علی علیه السلام را مظهر ذات

خدا توصیف کرده می گوید :

مظهر ذات خدایی یا امیرالمؤمنین

پیشوای اولیایی یا امیرالمؤمنین

آمد از حضرت به شأنت هل اتی وانما

سرفراز اتمایی یا امیرالمؤمنین

از تو شد مکشوف سر من عرف بر عارفان

ز آن که تو مشکل گشایی یا امیرالمؤمنین

«فاتحی» دارد تمنا از درت یا بو الحسن

دستگیر هر گدایی یا امیرالمؤمنین

درویش را چنین تعریف می کند :

درون جان جان جان است درویش به درّ معرفت کان است درویش

به درویشی محمد فخر دارد چونیکو بنگری آن است درویش

باز گوید :

ز سر تا پا یقین نور است درویش ز گرد معصیت دور است درویش

مجرد از لباس عیب و عار است ز اسباب جهان عور است درویش

بعض غزلیاتش دارای ردیفهایی است که ذوق و شوق و جذبه عرفانی
در آنها محسوس و مشهود است از آن جمله است مطلعهای زیر :

مست می معرفتم بقره بقو بقو بقو

آینه هر صفتتم بقره بقو بقو بقو

ای دل شوریده من وقت سحر قم قم قم

شرم کن از دیده من وقت سحر قم قم قم

عیوب لفظی و معنوی :

هر چند که اشعار وی مشحون از صنایع شعری است ولی عیوب
لفظی و معنوی نیز در آنها هست که به پاره‌یی از آنها اشاره می‌شود :

چون به اصلش بنگری حرف الف يك نقطه بود

این همه اعدادها ز آن نقطه آمد در حساب

که بستن جمع در جمع در فارسی متداول نیست.

بعض مصراع این غزل از لحاظ وزن یکنواخت نیست :

خبر یار به اغیار بگویم یا نه

بر سر کوچه و بازار بگویم یا نه

که در این کون و مکان جز او نیست

لیس فی الدار بگویم یا نه

هر چه موجود شد از يك نقطه است

مرکز نقطه و پرگار بگویم یا نه

نمونه‌یی از اشعار اوست :

در این قصیده نام عارفان و عاشقان و پیشوایان ادب فارسی را آورده

است و قسمتی از آن تیمناً نقل می‌شود:

شد بهار و رفت دی عالم همه گلزار شد
نالۀ قمری و بلبل در چمن بسیار شد
کلشی روز ازل يك جام وحدت خورده‌اند
آن یکی مست اوفتاد و آن دگر هشیار شد
مست این جام الهی از ازل تا به ابد
صاحب شمشیر و دلدل حیدر کرار شد
مانند ازایشان بهره‌یی بر عارفان و عاشقان
هر یکی ز آن می میان دهر مرد کار شد
«شیخ صنعان» نشئه می در رخ ترسا چو دید
خمر خورد و سوخت مصحف طالب ز نار شد
جرعه‌یی دادند از این می بر «نسیمی» و «حسین»
این یکی را پوست کند و آن دگر بردار شد
از صفای می ز نقش کون شاه نقشبند
نقش خود را یافت از آن بر خواجگان احرار شد
نشئه «جامی» از این جام است از روز ازل
از صفای نشئه می صاحب تکرار شد
رونق نظم «نظامی» کرد این می با نظام
نظم او در سلک آمد چون دُر شهوار شد
اختر مسعود «سعدی» گشت روشن زین شراب
ز آن گلستان بوستانش چون گل و گلزار شد

روشنایی و صفایی بر دل « قاسم » رسید
 ز آن سبب ناهش به عالم قاسم انوار شد
 حفظ « حافظ » بود از این می ز آن لسان غیب داشت
 سینه بی کینه او مخزن اسرار شد
 لذت این باده را چون عاقبت « محمود » یافت
 زین صفا اسم کلامش گلشن اسرار شد
 « فخر رازی » کرد بر فقر و فقیری افتخار
 ز آن کلام آبدارش چون گل بی خار شد
 گفته « خاقانی » و طرز کلام « انوری »
 پر معانی هم چو درج لؤلؤ شہوار شد
 گفته « خواجو » به کرمان زیره کرمان بود
 چون از آن جا نقل گردد شربت بیمار شد
 قوت نطق « ظہیر » از نشئه این باده بود
 کز معانی سینه اش چون قلم زخار شد
 « وحشی » و « اہلی » از این می چاشنی یافتند
 نخل دشان از معانی چون رطب پر بار شد
 « رودکی » و « عنصری » را کرد این باده خراب
 هر که شد سر مست این می بی گمان ہشیار شد
 شعر « عرفی » در جهان طرز نوی آغاز کرد
 محفل اعلی و ادنی ز آن سبب در کار شد
 در وصف سخن گفته است :

صیقل زنگ هر دل است سخن شرف مرد فاضل است سخن
 ز سخن می رسد کسی به کمال رتبه جاه کامل است سخن
 فضل فاضل سخن کند معلوم محک قلب قابل است سخن
 نزد دانا بود چو آب حیات پیش هر سقله مشکل است سخن
 «فاتحی» باش بر سخن قایل از ازل با تو قایل است سخن
 غزل:

شورش عشق تو دارم تنهاها یاهو
 با تو باشد سر و کارم تنهاها یاهو
 آرزوی تو بود در دل و جانم همه عمر
 مقصد غیر ندارم تنهاها یاهو
 ساقیا از می وحدت دوسه جامی بستان
 تا شود دفع خمسارم تنهاها یاهو
 به گلستان رخت ناله کنم چون بلبل
 که رسیده است بهارم تنهاها یاهو
 هستی من همه از توست دگر غیر تو کیست
 مونس لیل و نهارم تنهاها یاهو
 نفحه زلف تو آمد به مشامم ز نسیم
 فارغ از مشک تنهاها یاهو
 دلم از سلطنت دهر غمت را بگزید
 به جهان فخر کبارم تنهاها یاهو
 «فاتحم» کو به درون صدف جانم نیست
 گوهر پاک عیارم تنهاها یاهو

یادآور غزلهای معروف مولوی است که فرماید :

فارغ از کار جهانم تنهاها یا هو

ایمن از دور زمانم تنهاها یا هو

باز فرماید :

من که مست از می جانم تنهاها یا هو

فارغ از کون و مکانم تنهاها یا هو

ترجیع بند :

عشق است طریق پارسایی از عشق مکن دگر جدایی

بر حضرت دوست عاشقان را عشق است که کرد رهنمایی

در روز ازل نمود جانان با عاشق خویش آشنایی

آن لحظه شوی ز عشق آگاه کز غفلت خویش با خود آیی

زاد ره عشق چیست دانی بی ما و منی و بی ربایی

از درگه شاه عشق کردم کیفیت عقل را گدایی

برگوش دلم رسید از غیب رمزی عجیبی و خوش صدایی

کاین عقل نمی‌رسد به جایی

با عشق خوش است آشنایی

سر دفتر کاینات عشق است مرآت تجلیات عشق است

بر ذات شده صفات مظهر مظهر به صفات و ذات عشق است

با عشق گرفت دهر رونق آرایش ممکنات عشق است

بی عشق نگشت مشکل آسان حل همه مشکلات عشق است

«فاتح» دل و جان و عقل بازند بازار معاملات عشق است

کاین عقل نمی‌رسد به جایی
با عشق خوش است آشنایی

رباعی :

اسرار دل خویش به هر کس مگشا
این گنج خفی به جهل و نادان منما
بگذر ز دویی در ره او یکتا شو
در بحث یگانگی نکنجد من و ما

سر رشته اسرار الهی دل ماست
در مصر وجود تخت شاهی دل ماست
آن کان که لبالب است از گوهر راز
گر نیک نظر کنی کماهی دل ماست

«فاتح» غم او به هر دو عالم مفروش
این باده شوق را بنوش و مخروش
در پرده خود نهان تویی دیگر نیست
از پرده برون آی به خود پرده مپوش

در خاتمه از آقای نجفقلی پیرنیا که دیوان شاعر را چند روزی
در دسترسم گذاشتند و موجب معرفی او گشتند سپاسگزارم . امید است
توجه دانشمندان در روشن ساختن تاریکیهای زندگی «فاتحی» مؤثر باشد.
انشاء الله تعالی .